

مادر برام قصه بگو

دل تنگ تنگه قصه بابا رو بگو

دل تنگه تنگه

مادر مادر مادر مادر

مادر برام حرف بزن

از ایمونش بگو

مادر برام حرف بزن

از پیمونش بگو

مادر تو دونی و خدا

از خوبی هاش بگو

از مهربونی و از مهر و وفاش بگو

از جونفشونی و از رزم بابام بگو

مادر مادر مادر مادر

دیشب خواب بابا رو دیدم

دوباره نوری بهشتی دیدم بر چهره داره

وقتی به نزدیک بابا رسیدم

دیدم ملائک به دورش

بیشماره نگاهش کرد

دلم لرزید صداش کردم

به روم خندید بغل واکرد

منو بوسید لباش خندون چشاش گریون

منو بویید منو بوسید

بابا منو بوسید بابا منو بویید

با دیدن اشکم

خون در رگش جوشید

بابا نوازش کرد بابا سفارش کرد

در جنگ با دشمن ننگه که سازش کرد

مادر مادر مادر مادر

بابا برام یه لاله چید

منو تو آغوشش کشید

درد دلامو که شنید

حرف حسین و پیش کشید

خونم مگه رنگین تره

خون حسینه جونم مگه

شیرین تره جون حسینه

یه جون اگه دادم

به راه دین و ایمون

صد جون هزارونش به قربون حسینه

بگو به مادر

هرگز نخور غم حسین و بابا هستند باهم

مادر نخور غم نگیر ماتم حسین و بابا هستند باهم